

قوام السلطنه، مشیرالدوله، ذکاءالملک فروغی، حسن تقی‌زاده، اسماعیل مرآت، علی‌اکبر سیاسی، حسین سمعی، زین‌العابدین رهنما، سیدجلال‌الدین تهرانی، علی شایگان، مصطفی‌عدل، محمد تدین و امثال آنها که فارغ از جنبه‌های سیاسی و گرایشهای اجتماعی آنها همه اهل علم و فضل و ادب و از مردان نامی و سرشناس در این زمینه بودند. متأسفانه بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیشتر تکنوکراتها روی کار آمدند.

از پیش از اسلام اطلاع ما از انتخاب وزرا کافی نیست و مادر اساطیر یا روایات تاریخی به ندرت به نام وزیری دانشمند چون جاماسب حکیم یا بوذرجمهر حکیم برمی‌خوریم و شاید در آن زمانها بیشتر پهلوانی و جنگاوری ملاک بوده است نه دانش و حکمت. امید است که محققان پرده از اسرار این امر بردارند.

توفیق ویراستار محترم آقای دکتر دبیرسیاقی را در ویرایش و چاپ سایر آثار دانشمند فقید علی‌اصغر حکمت آرزو داریم.

یادی دیگر از مهرداد بهار

روزبه زرین‌کوب

مهر و داد و بهار: یادنامه استاد دکتر مهرداد بهار. به کوشش امیرکاووس بالا‌زاده. تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی. ۳۷۲ ص.

با مرگ مهرداد بهار (۲۲ آبان ۱۳۷۳) حوزه مطالعات ایران‌شناسی در کشور ما از وجود یک اسطوره‌شناس محقق و یک پژوهشگر نامدار زبان و ادبیات پهلوی محروم شد. با اینکه دکتر مهرداد بهار به دلیل مبارزات سیاسی در روزگار حکومت پهلوی از فعالیتهای رسمی دانشگاهی منع شده بود، به ساینه استعداد ذاتی توفیق آن را یافت که با پای‌نهادن در عرصه پژوهش و نشر آثار تحقیقی، خدمتی بسزا و درخور به جامعه علمی ایران نماید و با وجود ارائه بعضی نظریات تازه و گاه غوغابرانگیز درباره فرهنگ و اعتقادات ایرانیان قدیم- که از توجه وی به اساطیر و فرهنگ بین‌النهرین ناشی می‌شد- نام خود را در ردیف پژوهشگران برجسته ایرانی در عرصه مطالعات ایران باستان قرار دهد. دکتر بهار با توجه به تواناییهای علمی خود البته کم می‌نوشت. اما مطالعه در آثار

یادداشت‌های حکمت ظاهراً به صورت قلم‌انداز بوده و در آن سعی نکرده است که به آراستن و پیراستن نوشته‌های خود بپردازد و لذا جمله‌ها گاهی ناقص است. مثلاً می‌نویسد: با دکتر وکیل برای صرف به رستوران Dolly رفتیم، خیلی رستوران مفصل و همه‌چیز به حد وفور و فراوانی داشت (ج ۱، ص ۴۶۳). لغات و اصطلاحاتی که به کار می‌برد گاهی کهنه و منسوخ شده است و یا عین کلمات خارجی است و یا کلمات نوساخته است که بعداً تغییر کرده است؛ مانند لایحه به معنای مقاله (ج ۱، ص ۱۱۳)، صندوق قبر به معنای ضریح (همان)، گرو (از فرانسه: greve) به معنای اعتصاب (ج ۱، ص ۴۷۰)، طاقه گل به معنای دسته گل که ظاهراً به تقلید فرنگیها تازه‌مد شده بود (همان)، میدان طیاره به معنای فرودگاه (ج ۱، ص ۴۷۷)، تلال و دهاد (ج ۱، ص ۱۵۹ و ج ۲، ص ۴۶۴) که نمی‌دانم دهاد جمع چه کلمه‌ای است، ملاک به جای ملاکین که متداول‌تر است (ج ۱، ص ۱۶۴)، گار یا استاسیون به معنای ایستگاه قطار (در صفحات متعدد)، سوروچی به جای سورچی که معمول‌تر است یعنی راننده گاری و درشکه (ج ۱، ص ۸۶)، داهول به معنای شبح (ج ۱، ص ۸۳) و اصطلاح عامیانه حال‌کردن (ج ۱، ص ۴۷۳). برخی اشتباهات هم در چاپ دیده می‌شود مانند قتل‌وعام (ج ۱، ص ۴۶۷)، تیرئاً به جای تبرعاً (ج ۱، ص ۴۵۹) و بسیاری از کلمات خارجی، مانند عنوان سخنرانی ایشان در انجمن ایران در لندن (ج ۱، ص ۴۵۷) و غیره.

در پیشگفتار آقای دبیرسیاقی گزارشی مفصل از تاریخچه سفرنامه‌نویسی در ایران آمده است که از سفرنامه ناصرخسرو تا امروز هرچه را که توانسته‌اند نام برده‌اند و نیز سیاحت‌نامه‌های ایرانیان از کشورهای دیگر و خارجیان از ایران را فهرست‌وار ذکر کرده‌اند. اگر این فهرست کامل باشد یکی از بهترین تاریخچه‌ها در این زمینه است (ج ۱، ص ۷ تا ۱۴).

در خاتمه بد نیست اشاره شود که در تاریخ اسلام و ایران معمولاً کسانی به وزارت انتخاب می‌شدند که اهل علم و ادب و فلسفه و حکمت بودند؛ چنانکه اسامی رجال بزرگی را در میان وزرا می‌بینیم چون صاحب بن عباد، عمیدالملک گندری، ابن‌سینا، خواجه نظام‌الملک، خواجه نصیرالدین طوسی، عطا ملک جوینی، رشیدالدین فضل‌الله، ابن عمید، امیرعلیشیرنویسی، امیرکبیر، اعتضادالسلطنه، اعتمادالسلطنه و امثال آنها. و نیز از معاصران علی‌اصغر حکمت به نامهایی برمی‌خوریم چون وثوق‌الدوله،

می‌کند، نشانه‌ای است از وجود علوم و فنون دریانوردی در ایران باستان. امیرکاووس بالازاده در مقاله «مزدک در شاهنامه» جنبش مزدک را براساس حماسه ملی ایران بررسی می‌کند و به قول خود بر پایه حدس و گمان به تصحیح چند بیت شاهنامه در این باره می‌پردازد. «مُعَلَّقَةُ امْرُؤَالْقَيْسِ: نقد و ترجمه»، نوشته کاظم برگ‌نیسی، هرچند با مضمون دیگر مقالات این مجموعه چندان هماهنگی ندارد، اما مقاله‌ای است فاضلانه درباره این قصیده مشهور عرب جاهلی. برگ‌نیسی سپس ترجمه‌ای شیوا و خواندنی از این مُعَلَّقَه به دست می‌دهد. شادروان دکتر احمد تفضلی در نوشته‌ای به نام «دژ بهمن و آذرگشنسب» درباره ارتباط آتشکده آذرگشنسب و دژ بهمن با یکدیگر و محل آنها سخن گفته است و نشان می‌دهد که در عهد ساسانی، مکان آذرگشنسب را در کوه سبلان تصور می‌کردند که بعدها، احتمالاً پیش از قرن ۵ میلادی، این آتشکده به شیز یا تخت سلیمان کنونی منتقل شد.

علی‌حضوری در «یک شعار خارجی به زبان فارسی میانه»، به قرائت یک عبارت پهلوی بر روی سکه‌ای متعلق به سال ۶۹ هجری می‌پردازد که در اردشیر خُرّه ضرب شده است. بر روی این سکه که از آن خوارج بوده، تصویر یک پادشاه ساسانی نقش شده و شعار معروف خوارج «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و ترجمه این عبارت به پهلوی آمده است: «نیست داور بیک (مگر) ایزد». خسرو خسروی در مقاله خود به نام «فردوسی و تراژدی انوش‌زاد در شاهنامه»، شورش انوش‌زاد پسر نصرانی خسروانوشیروان را علیه پدر، از قول فردوسی روایت می‌کند. «محاکمه و مصلوب‌کردن عیسی مسیح (ع) در متون مانوی» نوشته حسن رضایی باغ‌بیدی، ترجمه و بررسی هفت متن مانوی مربوط به حدود قرن ۳ میلادی است به زبان پارتی و به خط مانوی که از صومعه‌های مانوی در ناحیه تورفان در ترکستان چین به دست آمده‌اند. این متنها را که عده‌ای از ایران‌شناسان برجسته انتشار داده‌اند، مری بویس جمع‌آوری کرده است. حسن رضایی باغ‌بیدی پس از ترجمه فارسی آنها، با یادداشت‌هایی که تهیه کرده درک بهتر مطالب را ممکن ساخته است. مقاله دیگر همین مؤلف، با عنوان «معرفی زبان و ادبیات سنسکریت»، هرچند در ابتدا قدری به تطویل گذشته است اما برای آشنایی مجملی با زبان و ادبیات سنسکریت، نوشته مفیدی است. در بخش پایانی مقاله، مهم‌ترین نمونه‌های ادبیات سنسکریت در حد مقدور معرفی شده‌اند. ع. روح‌بخشان در نوشته‌ای به نام «نمونه‌ای از زبان و ادبیات مکتوب غرب ایران»، با ارائه بعضی شواهد زبانی از کتاب داستانهای بیدپای - که شامل ترجمه فارسی کلیله و دمنه عربی به وسیله محمد بن عبدالله البخاری است - سعی کرده است با نظریه پردازی به خواننده نشان دهد که مترجم کتاب، نه از اهالی بخارا، که از مردمان غرب ایران و حتی اهل بروجرد

تحقیقی وی فرصتی دیگر می‌خواهد که این معرفی، نه جای آن است.

مجموعه مقالاتی که با عنوان مهر و داد و بهار به طبع رسیده است، ظاهراً دومین یادنامه‌ای است که به طور مستقل و به مناسب درگذشت دکتر مهرداد بهار، برای بزرگداشت وی تدوین شده است. (در بعضی از نشریات داخل و خارج کشور نیز به یاد دکتر بهار مقالاتی به طبع رسیده است. به عنوان نمونه ر.ک. کلک، شماره ۵۴، شهریور ۱۳۷۳، «یادگارنامه دکتر مهرداد بهار»؛ مجله ایران‌شناسی، سال ۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۳، «به یاد مهرداد بهار»). گردآورنده این مجموعه، با چنین اهمیتی فرصت مناسبی را پیش آورده است تا عده‌ای از دوستان، همکاران، شاگردان و آزادتمندان مهرداد بهار بتوانند نام او را زنده دارند و شاید دین خود را نسبت به وی ادا نمایند. پیش از این هم، مجموعه دیگری به نام یاد بهار (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۶) زیر نظر دکتر علی‌محمد حق‌شناس، دکتر کتایون مردابور و دکتر مهشید میرفرخایی به زیور طبع آراسته شد، که مقالات بسیاری در زمینه‌های فرهنگ و زبانهای باستانی، تاریخ، ادبیات، و زبان‌شناسی همگانی در پیش روی علاقه‌مندان قرار می‌دهد.

در مجموعه مهر و داد و بهار، به غیر از زندگینامه و بررسی کوتاهی از آثار دکتر بهار، تعدادی مقاله تألیفی، سه مقاله ترجمه‌شده و یک مقاله به زبان انگلیسی به چشم می‌خورد. محسن ابوالقاسمی در مقاله «پیشوندهای فعلی»، با بررسی مجملی سیر تطور پیشوندهای فعلی از زبان ایرانی باستان تا فارسی میانه و فارسی دری، به ذکر نمونه‌هایی از آنها می‌پردازد و نحوه استعمال و بعضی تغییرات آنها را در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد. «سندی از آیین ناوبری در عصر ساسانی»، عنوان مقاله کوتاهی است از چراغعلی اعظمی سنگسری که شامل گزارش فارسی و بازنویسی متن پهلوی بخشی از «دینکرد» هشتم است. این قسمت از «دینکرد»، در واقع خلاصه بخشی از «نَسک» هجدهم اوستای عصر ساسانی است که «سکادوم نَسک» خوانده می‌شده و اکنون در دست نیست. این نَسک از میان رفته اوستا، به آیین شنا و رعایت اصولی برای جلوگیری از ارتکاب گناه به هنگام شنا، آیین حرکت‌کشتیها در آب به هنگام وزیدن انواع باده‌ها، روش بستن لنگر، و آیین گذراندن انواع جانداران و کالاهای بی‌جان از آب و مسائلی از این دست می‌پردازد، و همان‌طور که محقق محترم اشاره

مقایسه متون اندرزی در زبانهای پهلوی و سغدی می‌پردازد. به نظر مؤلف، این‌گونه نوشته‌ها در زبان سغدی داستان‌گونه بیان شده‌اند و در زبان پهلوی به شکل دستور و یا پرسش و پاسخ. به علاوه تکرار و دوباره‌گویی در متنهای اندرزی پهلوی بسیار دیده می‌شود، اما در نوشته‌های سغدی معمولاً چنین نیست. به جز دو نکته دیگر، مسئله مهمی که مؤلف مقاله بدان اشارت کرده است، استواری متون اخلاقی پهلوی بر پایه دین است، ولی در متنهای سغدی، دین تا این درجه بر اخلاقیات تأثیر ندارد. بدرازمان قریب در نوشته خود با عنوان «پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم»، ترجمه جدیدی از این روایت به دست داده و کوشیده است تا حد امکان به مفهوم متن سغدی نزدیکتر شود. چنانکه دکتر قریب اشاره کرده است حکایت سغدی رستم بخشی از یک اثر مکتوب بلندتر است که اصل آن به دست ما نرسیده است. همچنین کشف متن سغدی رستم، این فرضیه را که داستان رستم اصل سکایی دارد تقویت کرده است؛ چرا که رستم، قهرمان شاهنامه، یک سیستانی است و براساس قراین می‌تواند سکایی تبار باشد. به عقیده مؤلف، این فرضیه با نبودن نام رستم در اوستا و طرح کم‌رنگ حضور وی در ادبیات پهلوی، بیشتر قابل تأیید است. از سالها پیشتر از این، تمام یا قسمتهایی از روایت سغدی رستم به وسیله بنونیست، رائیلت و سیمز ویلیامز به زبانهای اروپایی ترجمه شده و نقدها و بررسیهایی درباره این ترجمه‌ها منتشر شده است.

طلیعه کاویان‌پور در مقاله «تصحیح چند واژه از دیوان فرخی سیستانی»، چند پیشنهاد مفید در تصحیح بعضی از ابیات این دیوان مطرح کرده است. مرحوم ماهیار نوایی هم در مقاله خود به نام «بُل - بَلْماء» با شواهد زبانی در فارسی میانه و فارسی دری، نشان می‌دهد که واژه «بَلْماء» که به این صورت و به معنی «شب‌ماه تمام» و «شب بدر» در بعضی از کتب لغت ضبط شده است، در اصل «بَلْماء» بوده که همان «پُرْماء» (= شب بدر) است. مجتبی منشی‌زاده، یکی از متون سغدی مسیحی را با عنوان «روایت سغدی دانیال پیامبر» براساس متن منتشر شده به وسیله مولر و لیتس ترجمه کرده است و آن را با داستان دانیال نبی (ع) در کتاب مقدس و با ترجمه ظاهراً نه چندان دقیقی از روایت آرامی آن سنجیده است. علیرضا میرزا محمد نیز در «سیری در غزلهای عرفانی سغدی از دید تطبیقی»، با استقضا در متون اسلامی و ادبیات عرب، به مقایسه و بررسی تطبیقی اشعار عرفانی شیخ اجل با قرآن، حدیث، قصص و تمثیلات، امثال و اشعار عربی و کلمات مشایخ عرفان و بزرگان ادب پرداخته و مقاله‌ای مفید و فاضلانه پرداخته است.

در این مجموعه، سه مقاله ترجمه‌شده از باسورث (بازورث)، فریمن و کمبل وجود دارد. «توضیح چند اصطلاح مربوط به

بوده است. مؤلف محترم ظاهراً برای اثبات این نظریه، چندان هم خود را موظف به ارائه شواهد و مستندات نمی‌بیند و نمی‌گوید که یکی از مردمان بروجرد و یا یکی از اهالی غرب ایران در قرن ششم هجری، چرا باید «بخاری» خوانده شود. همچنین مؤلف، هرچند فهرست نسبتاً بلندبالایی از شواهد و اصطلاحات زبانی به کار رفته در داستانهای پیدپای را ارائه می‌کند و آنها را از دلایل تعلق کتاب به لهجه فارسی غرب ایران و به طور مشخص، گویش بروجردی می‌انگارد، اما از آوردن شواهدی که نشان دهد این عبارات و اصطلاحات در لهجه بروجردی هم به کار می‌رفته و یا اکنون به کار می‌روند، پرهیز می‌کند و در واقع خواننده را در سردرگمی رها می‌سازد. به علاوه چنانکه مؤلف محترم هم اشاره کرده است، برخی از این شواهد زبانی ممکن است در زبانها و گویشهای دیگر هم یافت شوند و بنابراین وجود آنها در لهجه بروجردی نمی‌تواند ارتباطی منطقی با زبان به کار رفته در داستانهای پیدپای برقرار کند. همچنین ضمیر «ایت» که در این کتاب در پایان بعضی از افعال به کار رفته، ضمیر دوم شخص جمع است و نه سوم شخص جمع چنانکه در مقاله آمده است (ر.ک. ص ۱۶۲).

محمد روشن هم «پنج قصه گیلکی» را از کتاب گویش گیلکی رشت، پژوهشی درباره شناخت گویشهای ایرانی، نوشته آرتور کریستن سن (ترجمه جعفر خُمامی‌زاده، تهران، سروش، ۱۳۷۴) برگزیده و پس از آوانگاری با الفبای فارسی، ترجمه‌ای هم از آنها به دست داده است. مقاله «قطعه‌ای به زبان سغدی درباره کسوف»، نوشته دکتر فرح زاهدی، شامل ترجمه و تعلیقات بر دستنوشته‌های سغدی است در باب کسوف و موقعیت دو سیاره اورمزد و کیوان (مشتری و زحل) و حوادث ناشی از سعد و نحس آنها در زندگی مردمان. این قطعه را اول‌بار امیل بنونیست در ۱۹۴۰ در جزو متون سغدی بودایی، به صورت حرف‌نویسی چاپ کرد، اما ترجمه‌ای از آن را ارائه نداد. دکتر زهره زرشناس هم از مجموعه «داستانهای سغدی» که به وسیله پروفیسور هنینگ، از میان دستنوشته‌های سغدی مانوی برگزیده شده، داستان «بازرگان و روح دریا» را واژه به واژه ترجمه کرده است و پس از آوانویسی این متن، «داستان دختر یفتاح» را از کتاب مقدس و «افسانه سلطان مار» را از میان روایات عامیانه ایرانی برگزیده و به سبب مشابهتهایی با داستان سغدی، نقل کرده است. «متنهای اخلاقی - اندرزی در زبانهای ایرانی میانه غربی و شرقی» از دکتر تیمور قادری، به بررسی و

مجموعه هم در تبجیل از مقام علمی دکتر مهرداد بهار البته درخور تحسین است. اغلاط مطبعی کتاب کم است، اما ظاهر چندان آراسته‌ای ندارد. جای آن داشت که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که متولی بزرگداشت رهبران علم و اندیشه در کشور ماست، در کار نشر این مجموعه مقاله، ذوق بیشتری به خرج می‌داد و به‌ویژه در حروفچینی، صفحه‌بندی و تجلید کتاب، دقتی مبذول می‌داشت.

شاعران قهوه‌خانه‌نشین

سیدعلی آل داود

تذکره نصرآبادی. تألیف محمدطاهر نصرآبادی. به کوشش احمد مدقق یزدی. یزد. انتشارات دانشگاه یزد. ۱۳۷۹. ۱۰۱۲ صفحه.

تذکره نصرآبادی، نوشته میرزامحمدطاهر نصرآبادی ادیب و سراینده اواخر عصر صفوی، یکی از منابع ارزنده تاریخ اجتماعی و ادبی ایران در دوره‌ای است که پس از مدتی درخشندگی به سرعت به جانب افول می‌رفت. در کتاب او که مشتمل بر احوال شاعران و گویندگان معاصر نویسنده است، بیشتر احوال کسانی آمده که در حوزه ادبی اصفهان - پایتخت صفوی - کمابیش شهرتی داشته و در مراکز تجمع ادب‌دوستان، خاصه قهوه‌خانه‌های مستقر در اطراف میدان معروف نقش جهان، گرد آمده و سروده‌های خود را در معرض شنیدن و انتقاد دیگران قرار می‌دادند.

نصرآبادی اغلب در این محافل حضور می‌یافت و نسخه آثار شعرا و بعضاً گزارش احوال و زندگیشان را از خودشان می‌گرفت. بدین سبب تذکره وی را باید جزو تذکره‌ها و کتب اصیل زبان فارسی محسوب کرد. بعداً بیشتر کسانی که در مورد گویندگان این دوره مطلبی نوشته‌اند به این کتاب رجوع کرده و با ذکر مأخذ یا بدون ذکر آن نوشته‌های نصرآبادی را در اثر خود مندرج ساخته‌اند.

از سوی دیگر تذکره نصرآبادی آئینه تمام‌نمایی است از ایران اواخر عصر صفوی. در این کتاب ضمن گزارش احوال شاعران به بسیاری نکات اجتماعی و اقتصادی آن روزگار اشاره شده و نکته‌هایی از شیوه زندگانی و عرف و عادت مردم آن دوره ضمن احوال گویندگان بیان شده است. نصرآبادی همانند بیشتر نویسندگان و شاعران عصر خود، وابستگی‌اش به دربار صفوی

آبیاری و استفاده از نیروی آب در حمل و نقل»، مقاله‌ای است دقیق و خواندنی از کلیفورد ادموند باسورث که افسانه منفرد آن را ترجمه کرده است. باسورث در این نوشته، اصطلاحات «بَرْتَد»، «مَلَّح»، «شادروان»، و «طوف» را از نظر ریشه‌شناسی و کاربرد در متون کهن بررسی کرده است. لیلیا عسکری مقاله‌ای به نام «شرحی درباره اسناد کوه مَع، و برگردان دوسند»، نوشته آ.آ. فریمن را درباره اسناد کوه مَع - یافت شده در تاجیکستان - تلخیص و ترجمه کرده است که اطلاعات باارزشی در اختیار خواننده می‌گذارد. همچنین دو دستنویس را از مجموعه این اسناد، براساس قرائت جدیدتر م.ن. باگالیوف و ای.آ. اسمیرنوا و با کمک قرائت‌های و.آ. لیوشیتس و فریمن عرضه کرده است. «قهرمان مشرق زمین و مغرب‌زمین» هم که ع.ا. بهرامی آن را به فارسی برگردانده است، در واقع و به وضوح قطعه‌ای است جدانشده از یک کتاب: «اسطوره‌شناسی شرقی» (۱۹۶۲، ج ۲)، نوشته جوزف کمبل (درگذشت ۱۹۸۷ م.). اسطوره‌شناس آمریکایی که در بخشی از آن، نوآوری‌های زردشت در تقابل با اندیشه مشرق‌زمین مطرح می‌شود. طرفه آنکه مؤلف در جایی از این نوشته، با اشاره غیر مستقیم به عبارتی از سنگنبشته بیستون، به صراحت درباب موضوعی حکم می‌کند که سالهاست مورد مناقشه اهل فن است. کمبل تنها با ذکر این عبارت که: «با تأیید اهوره‌مزدا من پادشاهم»، داریوش اول هخامنشی را یک زردشتی مؤمن می‌خواند. به علاوه، ارجاع به وندیداد (ص ۲۷۸) ناقص است که باید بدین صورت تکمیل شود: وندیداد، فرگرد چهارم، بندهای ۴۹-۴۷. با این حال مشکل اساسی مقاله آن است که خواننده به راحتی درمی‌یابد این مقاله نوشته مستقلی نیست، بلکه قسمت بریده‌شده‌ای از یک نوشته مفصل‌تر است. سرانجام دکتر فتح‌الله مجتبابی در مقاله‌ای به زبان انگلیسی: «زمینه ایرانی مفهوم یهودی - مسیحی راز» (The Iranian Background of the Judeo-Christian Concept of Rāz/ "Mysterion)، با طرح بحثی مستوفی، به مطالعه در باب منشأ و پیشینه مفهوم «راز» (در یونانی: mysterion) پرداخته، با تدقیق در ثبوت، جبرگرایی و آیین زروانی و با ارائه شواهدی از اوستا، تأثیر فرهنگ ایرانی را در فرهنگ یهودی و مسیحی نشان داده است.

مقالات این مجموعه البته غث و سمین دارد و چندان یکدست نیست؛ با این حال بیش و کم مفید است و بعضی از مقالات کاملاً قابل توجه و تأمل‌برانگیز. اهتمام و پافشاری گردآورنده این